



کمونیست ها و انتخاب تاریخی

در عراق!

گزارش ویژه برای نامه مردم

مردم عراق در روز ۱۱ بهمن ماه (۳۰ ژانویه) در شرایط بس بغرنج و بی سابقه اشغال خارجی، و در حالی که موجی از آتش و خون کشور، را فرا گرفته بود، با شهادتی تاریخی و با حضور گسترده خود، اولین انتخابات این کشور در دوره پس از صدام را برگزار کردند. درحالیکه خوش بینانه ترین ارزیابی اولیه ستاد برگزاری انتخابات عراق مبنی بر شرکت ۵۷ درصد صاحبان رای در این انتخابات بود، در روز انتخابات بین ۶۰ تا ۷۰ درصد

واجدان شرایط آراء خود را به صندوق ها ریختند. این حضور گسترده و فعال توده ها بی شک تأثیر مهمی بر

ادامه در صفحات ۵

در ص ۲

نگاهی به کنگره سالانه خانه کارگر و قطع نامه پایانی آن



شماره ۷۰۵، دوره هشتم

سال بیستم، ۱۳ بهمن ماه ۱۳۸۳

شبه ای از دیدگاه حزب

ما درباره مساله ملی

دوم بهمن، سالگرد حکومت ملی و خودمختار کردستان ایران است. ضمن گرامی داشت خاطره تابناک شهدای خلق کرد از جمله رفیق قاضی محمد و هزاران شهید راه آزادی، فرصت مناسبی است که طی آن می توان با گرامیداشت این رخ داد مهم و تاریخی میهن ما، درباره مساله ملی، اهمیت حل عادلانه آن و نیز ویژگی های این مساله در ایران و منطقه، پاره ای از موضوعات اساسی را تحلیل و ارزیابی کرد.

به جرات می توان گفت، یکی از خصیصه های جهان در سال های نخست سده نونین، تشدید درگیری های قومی و پیامدهای ناگوار آن بوده است. این امر در منطقه جغرافیایی که میهن ما در آن قرار دارد نمود بارزی داشته و در معادلات قدرت به شکلی جدی تاثیر باقی گذاشته است. اکنون منطقه پُراهمیت خاورمیانه و حوزه خلیج فارس با چالش بزرگی در این خصوص روبروست. امپریالیسم بادستاوز قرار دادن پیامدهای ناشی از واقعه یازدهم سپتامبر و در راستای برقراری نظم نوین جهانی و با طرح «خاورمیانه بزرگ» و پیگیری جدی آن، در صدد کنترل کامل این منطقه و ایجاد تغییرات گسترده برای تحقق بخشیدن استیلای آمریکا است.

حساسیت خاورمیانه و حوزه خلیج فارس

ادامه در صفحه ۳

امنیت شهروندان در رژیم ولایت فقیه

تأملی بر سخنان خاتمی پیرامون «دست آوردهای وزارت اطلاعات و خدمات آن»

حقوق و آزادی های مردم میهن ما دارد. این «نظام اطلاعاتی» همان «نظامی» است که در آغاز رئیس جمهوری خاتمی زیر نظر جنایتکاران حرفه ای همچون سعید امامی (اسلامی) و در نجف آبادی که از سوی ولی فقیه به عنوان وزیر اطلاعات نخستین کابینه خاتمی تعیین گردیده بود، قتل های تکان دهنده زنده یادان فرورها، مختاری، پوینده و شریف را سازمان دهی و به اجراء در آورد. این «نظام اطلاعاتی» که خاتمی همچنان از «سربازان گمنام» آن تقدیر می کند همان «نظامی» است که در سال های دهه ۶۰ و ۷۰ نیروی عمده سرکوب دگراندیشان در جامعه ما به شمار می رفت و هزاران انسان آزاد اندیش، مبارز و میهن دوست به دست همین «سربازان گمنام» به شکنجه گاه کشانده شده و به فجیع ترین شکل ممکن کشتار شدند. بر خلاف ادعاهای پوچ آقای خاتمی، مردم ما نه تنها «نظام اطلاعاتی» رژیم، از جمله وزارت اطلاعات و سایر نهادهای سرکوبگر، را پشتوانه امنیت خود نمی دانند بلکه از ناحیه همین نهادها و مزدوران مسلح و نیمه مسلح رژیم است که روزانه مورد آزار و اذیت قرار می گیرند.

مسأله امنیت مدنی و قضایی از جمله مهم ترین مقولات مربوط به حقوق انسانی شهروندان در جامعه به شمار می آید. نگاهی به کارنامه سیاه رژیم ولایت فقیه نشانگر بی امنیتی و بی حقوقی کامل شهروندان

سید محمد خاتمی، رئیس جمهوری، در سخنانی که در جمع وزیر، معاونان، مدیران کل و کارشناسان وزارت اطلاعات اظهار داشت با اشاره به اعطای «نشان لیاقت و مدیریت به وزیر اطلاعات» از جمله گفت «این نشان امروز بر سینه همه فرزندان رشید، ایثارگر، قانع و آگاه وزارت اطلاعات نصب شد که خدمات فراوانی به جامعه و نظام ارایه کرده است.» خاتمی در ادامه همین سخنان همچنین مدعی شد که: «در نظام اطلاعاتی ما علاوه بر تقوا، تیزهوشی، دانایی و تجربه هر دغدغه نسبت به موجودیت نظام و ارزشهای الهی، رعایت حقوق، حال و امنیت مردم بیش از پیش می شود. نظام اطلاعاتی ما در عین قاطعیت، اشراف و اطلاع، غیر عصبانی و با سعه صدر است و نرمش به هیچ وجه رعب و هراس را در دل آحاد مردم نمی اندازد، بلکه تداعی کننده بیداری و بیدارگری است. افتخارم این است که در دوران مسوولیتم چهره ای از وزارت اطلاعات به نمایش درآمد که جز جاسوسان و براندازان احساس ناامنی نکردند، بنا به دلایل و شواهد فراوان بر این دیدگاه پافشاری می کنم. مردم وزارت اطلاعات را پشتوانه امن و امان خود می دانند.» سخنان خاتمی از زوایای گوناگونی قابل تأمل و بررسی است. نخست آنکه خاتمی در اشاره به خدمات «نظام اطلاعات» رژیم آن را «نظامی» در راه «رعایت حقوق و امنیت مردم» اعلام می کند. در این زمینه باید اشاره کرد که «نظام اطلاعاتی» که خاتمی از آن تقدیر می کند پرونده طولانی و سیاهی در زمینه سرکوب

ادامه در صفحه ۶

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و طرد رژیم «ولایت فقیه»!

یعنی بند ۲ و ۳ به انتخابات آینده ریاست جمهوری اشاره گردیده و با احساس شمردن اوضاع قید می گردد: «کشور نیاز مدیریت قوی اجرایی برای حل مشکلات عدیده اقتصادی و اجتماعی است» و سپس تاکید می شود: «کنگره با شناختی که از حضرت آیت الله رفسنجانی دارد از ایشان مصرانه خواستار حضور درانتخابات ریاست جمهوری سال آینده می باشد».

به این ترتیب تمام آنچه طی چندماه گذشته توسط خانه کارگر تدارک دیده شده بود، در این بند قطع نامه گنجانده شد. بلافاصله پس از این بند یعنی در بند ۴ عنوان می گردد که کارگران برای حفظ حقوق خود امیدوارند درانتخابات میان دوره ای مجلس هفتم، نماینده خانه کارگر علیرضا محبوب «باهمت والای» مردم و کارگران تهران وارد مجلس شود. این درواقع مزد حمایت از رفسنجانی برای دبیر کل خانه کارگر است!

* مسایل رفاهی - صنفی، اهداف و روش های خانه کارگر:

قطع نامه پایانی کنگره سالیانه خانه کارگر به نحوی تنظیم شده است که سیمای این نهاد ارتجاعی را درمیان زحمتکشان و نیز درامور بین المللی همچون یک سازمان صنفی مستقل و مبارزه جو ترسیم کند. دربندهای مختلف از جمله بند ۵، ۶، ۷، ۹ و ۱۰ از مسایلی چون افزایش دستمزدها، به رسمیت شناختن حق اعتصاب، پایان دادن به عقد قراردادهای موقت و مشارکت خانه کارگر به عنوان یک نهاد صنفی در روابط سه جانبه (دولت، کارگر - کارفرما) هنگام تهیه و تدوین و یا تغییر اصلاح قوانینی که مربوط به کار و تامین اجتماعی نام برده شده است. خانه کارگر زیر فشار شدید مبارزات مستقل جنبش کارگری کشور که بر ضد سیاست های خانمان سوز حاکمیت در جریان است به ناچار بندهایی را نیز در قطعنامه پایانی خود گنجانده است که بعضاً نمایشگر برخی از خواست های صنفی طبقه کارگر نیز می باشد. ولی واقعیت اینست، که خانه کارگر نه می تواند و نه مایل است گامی در جهت تامین منافع صنفی - رفاهی زحمتکشان بردارد. پرسش اساسی که خودنمایی می کند، چنین است، چگونه می توان رفسنجانی یعنی مدافع خصوصی سازی و مجری دستورات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را مورد حمایت قرارداد و قبای ریاست جمهوری آینده را برای او دوخت، اما از دفاع از منافع زحمتکشان نیز دم زد؟!

رفسنجانی و جناح او با سیاست های خود در طی هشت سال ریاست جمهوری رفسنجانی ضربات و صدمات جدی بی را به منافع طبقه کارگر ایران و زحمتکشان میهن ما وارد کردند. در دوران حکومت رفسنجانی حقوق صنفی و سیاسی کارگران به نحوی خشن پایمال و نادیده گرفته شده است و رفسنجانی نیز تا به امروز از آن دوران به عنوان دوران طلایی یاد می کند و هیچ انتقادی بر این بر نمی تابد. به این ترتیب درپس هیاهوی تبلیغاتی خانه کارگر مبنی بر به رسمیت شناختن اعتصاب و افزایش دستمزد و جزاینها، هدف سیاسی نهفته است که می توان به آن چنین نام داد، خدمتگرایی به کلان سرمایه داری ایران!

کوتاه سخن: کنگره اخیر خانه کارگر بار دیگر نشان داد که، چه تفاوت عظیمی میان خواست و منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان با سیاستهای خانه کارگر وجود دارد و چگونه این تشکل ارتجاعی به سود حفظ نظام در خدمت رفسنجانی و شرکا قرار دارد. منافع زحمتکشان فقط و فقط با تشدید مبارزه بر ضد استبداد یعنی رژیم ولایت فقیه و مبارزه خستگی ناپذیر در راه احیاء حقوق سندیکایی با پایه گذاری و ایجاد سندیکاهای مستقل، تامین می شود. جز این راه دیگری وجود ندارد.

«خانه کارگر»، خدمت گزار کلان

سرمایه داری

نگاهی به کنگره سالانه خانه کارگر و قطع نامه پایانی آن

در اوایل بهمن ماه سال جاری، کنگره سالانه خانه کارگر در تهران برگزار شد. علیرضا محبوب دبیر کل این تشکل وابسته به حاکمیت در توضیح اهمیت این کنگره یادآور گردید، همایش مذکور مهمترین نشست کارگری در سال های اخیر بوده است. این کنگره در شرایطی تدارک و افتتاح شد که، کشمکش در میان جناح بندی های حکومتی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری هر چه بیشتر اوج گرفته و از این رو موضع گیری خانه کارگر و گردانندگان آن سمت و سوی معینی را دنبال می کند. نکته حائز اهمیت در این نشست حضور پرسرو صدای رفسنجانی بود که، از سوی مسئولان خانه کارگر با استقبال مواجه شد. مهمترین بخش این کنگره، قطع نامه پایانی آن بود که در ۱۲ بند تهیه و از تصویب شرکت کنندگان گذشت. این قطع نامه آیینیه تمام نمای سیاست، اهداف و روش خانه کارگر قلمداد می شود.

قطع نامه فوق دوبخش اصلی را در بر می گیرد:

الف: جهت گیری خانه کارگر در صحنه سیاسی امروز ایران؛

ب: اهداف و روش های این تشکل ارتجاعی در زمینه مسایل صنفی - رفاهی و حقوق سندیکایی زحمتکشان.

نظری فشرده به این دو بخش برای درک بهتر و دقیق تر از نقش مخرب خانه کارگر در مسایل مربوط به منافع و حقوق کارگران و زحمتکشان ضروری است:

* جهت گیری خانه کارگر در صحنه سیاسی امروز ایران:

خانه کارگر وظیفه مشخصی را در چارچوب سیاست حفظ «نظام» برعهده دارد. بنابراین در میدان مبارزه سیاسی بسیار بغرنج و حساس کنونی از نیروها، اشخاص و جریان های معینی حمایت می کند. در واقع این تشکل به ظاهر صنفی که هیچ قرابتی با یک تشکل مستقل صنفی ندارد، بنا به ماهیت خود و نه بر پایه حقوق زحمتکشان، به صورت متحد نیروهای سیاسی یک جناح خاص عمل می کند. اما آن جناح خاص کدام است؟! ناگفته پیداست طی حداقل یک دهه گذشته، مسئولان و گردانندگان خانه کارگر به شکلی واضح در کنار رفسنجانی و نیروهای وابسته به او قرار داشته اند. حضور رفسنجانی در کنگره سالیانه اخیر، خود گواه دیگری از نزدیکی و همکاری برخی گردانندگان خانه کارگر با این بخش از حاکمیت است. اگر غبار هیاهوی تبلیغاتی خانه کارگر در مخالفت با خصوصی سازی را فرو بپوشانیم، تفاوت جدی و آشکاری در عملکرد آن با جناح رفسنجانی نمی بینیم و این البته اتفاقی نیست و نمی تواند باشد. مسئولین اصلی خانه کارگر، مقام و جایگاه خود را بیش از همه به رفسنجانی مدیون هستند.

در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، باتوجه به اینکه طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان از ناحیه اجرای برنامه های ضدملی تعدیل اقتصادی زیان می دیدند و به همین سبب جنبش اعتراضی رشد و گسترش می یافت، در این وضعیت رژیم به نهاد و ارگانی احتیاج داشت که قادر باشد جنبش رامهار و منحرف سازد. این وظیفه بطور مشخص برعهده خانه کارگر گذاشته شد و محتوی و مضمون حرکت آن را تشکیل داد. هم اکنون نیز این تشکل ارتجاعی برای آنکه در شرایط نوین بتواند کماکان فعال باقی بماند و سران آن از امکانات متعدد از پست وزارت گرفته تا کرسی مجلس سهمی داشته باشند، به عنوان متحد رفسنجانی با حرارات وارد کارزار انتخاباتی شده اند. این امر در قطع نامه پایانی کنگره اخیر بازتاب دارد. در بند اول ضمن تایید ولایت فقیه و تاکید بر اعتقاد خانه کارگر به رژیم و شخص ولی فقیه، بر اهمیت پیروی از رهنمودهای ولی فقیه پافشاری شده در دوبند بعدی،

ضرورت تشدید همبستگی و مبارزه برای آزادی

زندانیان سیاسی

بر اساس گزارش های منتشر شده « کمیته پیگیری وضعیت زندانیان سیاسی زندان رجائی شهر » با صدور اطلاعیه ای، در ۱۰ بهمن ماه، از مردم و نهاد های بین المللی حقوق بشر خواست که از حقوق زندانیان سیاسی رجائی شهر حمایت کنند. در این اطلاعیه آمده است: « اعتصاب غذای هفت نفر از زندانیان سیاسی در زندان رجائی شهر که از روز پنجم بهمن ماه آغاز شده، هم چنان ادامه دارد. این اعتصاب غذا که در اعتراض به عدم تفکیک زندانیان، نقض گسترده حقوق بشر در ایران و سرکوب روزنامه نگاران، فعالان سیاسی و دانشجویی شکل گرفته، وارد پنجمین روز خود شده است. » بر اساس همین اطلاعیه زندانیان سیاسی « مهرداد لهراسبی، ارژنگ داودی، دکتر فرزاد حمیدی، بینا داراب زند، حجت زمانی، ولی فیض مهدوی و جعفر اقدامی از لحاظ جسمی در وضعیت نامناسبی قرار داشته و ماموران زندان با تحریک برخی از مجرمان زندانی برای ایجاد درگیری فیزیکی با آنها، سعی در شکستن اراده اعتصابیون و پایان دادن به این اعتصاب غذا دارند. » بر اساس آخرین اخبار رسیده یکی از اعتصابیون به نام دکتر فرزاد حمیدی به سلول انفرادی منتقل شده است. این در حالی است که تقی حمیدی پدر دکتر حمیدی نیز در روزهای گذشته شدیداً تحت فشار ماموران رژیم قرار گرفته و از او خواسته اند تا از ادامه اعتصاب غذای فرزندش جلوگیری نماید...»

تشدید فشار بر زندانیان سیاسی رجائی شهر تنها نمونه یی از خشونت شکنجه و آزار دگراندیشان و مبارزان به بند کشیده در رژیم ولایت فقیه است. آدم ربایی، شکنجه و کشتار مخالفان استبداد همچنان شیوه اساسی مرتجعان حاکم در برخورد با مخالفان سیاسی است و لذا مبارزه برای بسیج افکار عمومی جهان بر ضد ادامه جو سرکوب و خفقان همچنان یکی از اصلی ترین وظایف پیش روی مبارزان راه آزادی میهن است. تلاش در راه تشدید همبستگی داخلی و بین المللی با زندانیان سیاسی و تشدید فشار برای آزادی بدون قید و شرط همه زندانیان سیاسی بخش جدا ناپذیری از پیکار مردم ما بر ضد استبداد و در راه استقرار آزادی و دموکراسی در ایران است.

ادامه تشدید آزادی های مدنی در انگلیس ...

تهدید قرار می دهند. (رویتر ۲۷ ژانویه ۲۰۰۵)

تصمیم دولت بلر در به کار گیری شیوه های غیر قانونی برای تشدید حقوق انسانی، همان شیوه ای است که از سوی دولت آمریکا نیز در دوره پس از ۱۱ سپتامبر به کار گرفته شده است. سیاستی که دولت آمریکا بر پایه آن با زیر پا گذاشتن قوانین حقوقی داخلی و بین المللی، صدها نفر را به بهانه ی « خطر تروریسم »، بیش از سه سال است که بدون محاکمه و بدون اعلام جرم مشخصی، در شرایط قرون وسطایی در زندان های « گوانتامو » زندانی کرده است. زندانی که در آن زندانیان تحت شکنجه قرار گرفته اند، از کمترین حقوق انسانی و اجتماعی محروم هستند و تقریباً هیچ گونه تماسی با دنیای خارج ندارند. زندانی که به رغم اعتراض ها و فشارهای بین المللی، همچنان مورد استفاده غیر قانونی ارتش آمریکا است. طرح جدید دولت بلر بلافاصله با مخالفت های جدی محافل مترقی و دموکرات انگلستان روبرو شد. « لوئیس کریستین »، وکیل حقوق بشر، در این مورد گفت که حبس خانگی تکنیکی مشخص است که از طرف دیکتاتور های نظامی استفاده می شود و سؤال این است که به چه صورت حرکت آقای کلارک در یک « جامعه دموکراتیک می تواند قابل قبول باشد. » انجمن حقوق دانان انگلیس به وزارت کشور گوشزد شده است که قرار دادن افراد مظنون به تروریسم در حبس « خانگی، بدون برنامه ای برای محاکمه آنها در دادگاه، سواستفاده از قدرت است. » ادوارد مک نلی، رئیس انجمن حقوقدانان انگلستان در این مورد گفت: « بنا به گفته ی دولت، محاکمه افراد مظنون به تروریسم، انتخابی است که دولت آن را ترجیح می دهد. ولیکن این باید تنها انتخاب باشد،

بدرود رفیق ضیاء



رفیق ضیاء دیگر در میان ما نیست. رفیق ضیاء معینی در سال ۱۳۰۶ در شهر کرمان متولد شد و از همان اوان جوانی، در سن ۱۷ سالگی، به

صفوف حزب توده ایران پیوست. رفیق معینی در دوران اوج گیری نهضت ملی شدن نفت ایران در شرکت نفت ایران کار می کرد و به دلیل اعتقاد و فعالیت در صفوف حزب توده ایران دستگیر و روانه زندان شد.

در پی کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، و در تمامی دوران اختناق رژیم پلیسی کودتا، رفیق معینی، وفادار به آرمان های حزب، از هیچ کوششی برای یاری رساندن به حزب و رفقایش کوتاهی نکرد.

در پی پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، رفیق معینی دیگر بار در کنار رفقای حزبی اش قرار گرفت و پس از دوران کوتاهی به خارج از کشور مسافرت کرد و مقیم انگلستان شد. رفیق معینی در کنار دیگر رفقای پیش کسوتش یاری دهنده رفقای جوانی بود که به صفوف حزب توده ایران می پیوستند. انسانیت، از خود گذشتگی، فروتنی و اعتقاد راسخ و خلل ناپذیر به حزب توده ایران و آرمان های والای طبقه کارگر ایران ارثیه معنوی و یادگار رفیق معینی برای رفقا و دوستان اوست. ما در گذشت رفیق معینی را به خانواده و دوستان او و همه رفقای حزبی تسلیت می گوئیم.

یادش گرامی و راهش پررهرو باد!

هنگامی که مساله کسانى مطرح است که با خطر از دست دادن آزادی خود روبرو هستند. چنین طرحی علاوه بر تشدید حقوق انسان ها و زیر پا گذاشتن حقوق اجتماعی آن ها خطری جدی علیه نیروهای سیاسی کشورهای جهان سوم و فعالان آنهاست که در انگلستان اقامت دارند. این طرح می تواند دست دولت بلر را برای بازگرداندن نیروهای سیاسی مهاجر رادیکال غیر انگلیسی که علیه دولت های خود مبارزه می کنند، باز گذارد. دولت انگلیس می تواند فعالان سیاسی « نامطلوب » را تحت نام « مظنون به تروریسم »، به کشورهایشان باز گرداند و یا حداقل از فعالیت آنها جلوگیری کند.

ادامه شمه ای از دیدگاه حزب ما ...

تنها در منابع و ذخایر سرشار نفت و گاز آن نیست. این منطقه استراتژیک از آنجا که محل تلاقی سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا است، از دیرباز محل سکونت خلق های مختلف بوده و در واقع تنوع ملی، نژادی و زبانی و مذهبی چشمگیری در آن وجود دارد که هم اکنون آمریکا، انگلستان و دیگر قدرت های فرامنطقه ای می کوشند از آن بسود اهداف و آماج های خود بهره برداری کنند. از آنجا که، مساله ملی و ستم ملی در کشورهای منطقه واقعیتی است انکارناپذیر، امپریالیسم تمام نیروی خود را در منطقه برای سوء استفاده از این مساله بکار گرفته است. نیروهای میهن دوست و ترقی خواه منطقه و از جمله کشور ما ایران همواره خواستار حل عادلانه مساله ملی بسود عدالت اجتماعی، صلح و آزادی و دموکراسی بوده اند، تا بدین وسیله مانع از مداخله استعمارگران تحت عنوان فریبنده شوند. از این زاویه رایه تعریفی علمی و دقیق از مساله ملی و چگونگی حل آن و نیز ویژگی های این مساله در ایران ضرور است.

* مساله ملی از دیدگاه حزب توده ایران:

هنگامیکه از مساله ملی سخن گفته می شود، بی درنگ تبلیغات رسانه های سرمایه داری مقوله ملت را با نژاد و مذهب یکسان معرفی کرده و این دورا عامل عمده در تعیین یک ملت به شمار می آورند. در حالی که چنین نیست. نژاد یک مقوله زیست شناسی است، در حالیکه ملت مقوله ای تاریخی است.

مارکسیسم ملت را عبارت از گروه بزرگی از انسان ها که برشالوده زبان، سرزمین و حیات اقتصادی و نیز یک رشته از عوامل فرهنگی، اخلاقی و مذهبی اشتراک و یگانگی یافته اند، می شناسد. در این میان حیات اقتصادی مشترک، اصلی ترین مشخصه و معیار قلمداد می گردد. به این ترتیب مارکسیسم - لنینسم ملت را با چهار مشخصه مشترک یعنی زبان، سرزمین، فرهنگ و اقتصاد تعریف می کند و آن را مقوله ای اجتماعی، مشخص و تاریخی می داند. در پیوند با این تعریف، مساله ملی مطرح می گردد، مساله ملی به معنای راه ها و وسایل رهایی ملت های اسیر و برقراری تساوی حقوق میان ملت های گوناگون است. در جریان مبارزه اقوام برای رهایی خود از یوغ استعمار و اسارت، علامت های عمده ملت پدیدار گشته و انسجام می یابد. پویه قوام و انسجام یک قوم به صورت ملت، یک پویه تاریخی و طولانی است که در جریان آن خود آگاهی ملی شکل می گیرد. و این را می توان سرآغاز زایش و پیدایش یک ملت دانست!

باید در اینجا تاکید کنیم، مناسبات ملی در آگاهی هر طبقه ای به شیوه ای خاص تبلور و بازتاب می یابد. فتودال ها به شیوه خاص خود، سرمایه داران و کارگران و دهقانان و زحمتکشان هر یک به شیوه خود، آگاهی ملی دارند.

حزب توده ایران، مساله ملی را حائز اهمیت فراوان می داند و معتقد به برخورد مشخص و تاریخی با آن است. برای حل صحیح مساله ملی بسود برابری و رفع ستم ملی لازم است تکامل جامعه در دوران های معین ویژگی های تکامل هر کشور معین، تناسب نیروهای طبقاتی در سطح ملی و بین المللی، میزان و تاثیر فعالیت توده های زحمتکش ملت های مختلف و درجه آگاهی و بلوغ سیاسی آن ها به نحوی دقیق و واقع بینانه مورد ارزیابی قرار بگیرد. در واقع باید خاطر نشان ساخت، مساله ملی در مراحل مختلف دارای اهمیت و محتوی متفاوت و متغیری است.

روشن است حزب ما بر پایه جهان بینی علمی خود، به مساله ملی به مثابه یک مقوله جامد و تغییرناپذیر و بی ارتباط با اوضاع تاریخی - جهانی و تناسب نیروها در مبارزه طبقاتی نمی نگرد و هرگونه درک و برداشت مبتنی بر یک سوویه نگری و مطلق گرایی را زبان بارو

ماجراجویانه ارزیابی می کند. سیاست مادر مساله ملی بردرک محتوی اجتماعی و طبقاتی آن شالوده ریزی شده است و با هرگونه تنگ نظری چه به شکل شوونیستی و چه به شکل ناسیونالیستی در مغایرت قرار دارد.

* مساله ملی و ویژگی های آن در ایران:

نخست لازم است اشاره کنیم، حزب توده ایران از همان بدو پایه گذاری خود، مدافع راستین و پیگیر حل عادلانه مساله ملی بسود برابری حقوق ملت ها و رفع ستم ملی و اتحاد داوطلبانه خلق های ساکن ایران بوده و هست. ارتجاع ایران طی دوران حکومت ضدملی شاه و نیز در حکومت ضد مردمی ولایت فقیه، همواره حزب ما را به دلیل دفاع قاطع و بی تزلزل از منافع و حقوق خلق های ایران آذربایجانی ها، کردها، بلوچ ها و ترکمن ها، مورد تهمت و افترا قرار داده و تجزیه طلب خوانده است و در این رابطه از قتل و شکنجه و کشتار توده ای ها دریغ نکرده است.

حزب توده ایران بادرک اوضاع کشور و با تعهد کامل به منافع و حقوق حق مردم ایران، همیشه تاکید کرده است که ستم ملی یک واقعیت غیر قابل چشم پوشی در ایران است که محصول تسلط استبداد و ارتجاع به شمار می آید. از نقطه نظر تاریخی و بایکارگیری اسلوب علمی در بررسی پدیده های تاریخی، شکل گرفتن و رشد و اجرای سیاست ستم ملی فرآورده و نتیجه رشد مناسبات سرمایه داری و بخشی از برنامه و سیاست بورژوازی مسلط در هر م حاکمیت است. یکی از عوامل اصلی عدم حل عادلانه مساله ملی پس از پیروزی انقلاب بهمن، در وهله اول ناشی از مقاومت سرمایه داری تجاری ایران بود که منافع آن با ادامه ستم ملی منطبق بوده و هست!

در این خصوص اعترافات خود مسئولین رژیم ولایت فقیه افشاگر و گویاست: در اوایل خرداد ماه سال جاری جمهوری اسلامی جلسه ای را تحت عنوان «همایش علمی هویت ملی» ترتیب داد که در آن برخی مسئولان نظام به سخنرانی پرداختند. علی ربیعی، از چهره های امنیتی رژیم و مشاور محمد خاتمی، در این همایش از جمله خاطر نشان کرد: «مساله اقلیتها پس از حادثه ۱۱ سپتامبر اهمیت بیشتری پیدا کرده است. . . برخی از سیاست های پس از انقلاب به واگرایی قومیتی دامن زده است، از آن جمله اینکه پیش از انقلاب آذربایجان دارای شاخص هایی در توسعه بوده است که به سبب سیاست های بعد از انقلاب، استان هایی مانند اصفهان و کرمان در این شاخص ها از آذربایجان پیش افتاده اند. . . ما همواره در اتخاذ سیاست ها و روش های قومی دچار مشکل بوده ایم و نگاه حذفی به این اقوام امروز پاسخ نمی دهد.» (به نقل از خبرگزاری کار، خرداد ۱۳۸۳)

در همین همایش استاندار وقت آذربایجان غربی طی سخنان مفصلی گفت: « . . . پس از پیروزی انقلاب در خصوص نگاهمان به اقوام مناطق مرزی شاهد تغییر بودیم، در حالی که قبل از انقلاب در نظام برنامه ریزی نسبت به مسایل قومیت ها حساسیت وجود داشت که این حساسیت بعد از انقلاب از نظام برنامه ریزی به نهادهای سیاسی - امنیتی منتقل شده است. . . ».

این سخنان اعترافات آشکاری است بر به کارگیری بی وقفه سرکوب بر ضد خلق های میهن ما. وجه مشخصه مساله ملی در میهن ما جنبش های ملی، در شرایط بغرنج و دشوار کنونی راهی جز استحکام بخشیدن به روابط و پیوندهای خود با مبارزات سراسری و دموکراتیک ندارند. ویژگی مساله ملی در ایران و کشورهایی نظیر آن حکم می کند دائماً و پیوسته بر ارتباط تنگاتنگ میان مبارزه ملی با مبارزه سراسری تاکید ورزید و از هر باره به تقویت آن همت گماشت و به یک اندازه از ناسیونالیسم کاذب و شوونیسم پوچ فاصله گرفت. بعلاوه هرگز نباید از یاد برد، تبلیغات زهر آگین امپریالیسم درباره امکان تحقق حقوق ملت های تحت ستم به وسیله انحصار های فراملی و با کمک ماشین جنگی، صرفاً و صرفاً با هدف سلطه و گسترش نفوذ سرمایه داری جهانی صورت می گیرد. حل مساله ملی در ایران و مجموعه منطقه به پیشرفت صلح، عدالت اجتماعی، ترقی و دموکراسی و چگونگی توازن قوا میان نیروهای مترقی و ارتجاعی بستگی دارد. بدون درک این امر خطیر، قادر به مبارزه اصولی در راه حل عادلانه مساله ملی

ادامه شمه ای از دیدگاه

نخواهیم بود، بعلاوه اینکه، عدم توجه به این حقیقت منجر به تعیین یک رشته سیاستهای بسیار نادرست و زیان بخش می گردد که به نوبه خود به مبارزه مشترک همه ملتها برای رهایی از چنگال استبداد و وابستگی لطمات جدی وارد می سازد. تاریخ معاصر ایران مملو از این تجربیات تلخ است. در پایان ذکر جمله ای از زنده یاد شهید علی گلاویژ در ارتباط با مساله ملی و ویژگی آن در میهن ما به جا و ارزشمند است: ... ایران کشوری است کثیرالمله و سرتاسر خاک ایران وطن مشترک هزاران ساله همه خلق هاست که در این پهنا زندگی می کنند. فرهنگ بزرگ ایران را نمایندگان همه خلق های ایران آفریده اند و مال مشترک همه آنهاست. هریرانی در هر گوشه ایران صاحب خانه است و مردمان این سرزمین باهم علاقه روحی و خانوادگی دارند و به هیچ وجه بیگانگی در کار نیست، و باید دانست که اگر حل مساله ملی در ایران بر روال درست قرار گیرد، خلق های برادر ایران به هم نزدیک تر و نزدیک تر خواهند شد، زیرا که برای این نزدیکی بسیاری از ریشه های تاریخی و روحی و فرهنگی وجود دارد.»

پیشنهاد حرب توده ایران برای حل مساله ملی در اسناد آخرین کنگره حزب ما بدین ترتیب فرمول بندی شده است: «حزب توده ایران طرفدار برابری کامل حقوق کلیه خلق های ایران و اقلیت ها و خواهان اتحاد داوطلبانه آنها در چار چوب میهن واحد، و بر پایه حفظ تمامیت ارضی ایران، است. بر این اساس، حزب توده ایران، طرفدار سرسخت استقرار یک حکومت فدرال در ایران و تأمین حق کامل خلق های ایران در تعیین سرنوشت خویش، و شناسایی حق اقلیت های مذهبی ساکن ایران (مسیحی، زرتشتی، کلیمی، بهایی و جز آن) در برخوردار شدن از کلیه حقوق ملی، اجتماعی و فرهنگی است.»

ادامه کمونیست ها و انتخاب تاریخی ...

تحولات آینده و از جمله تشدید فشار برای خروج نیروهای اشغال گر به همراه خواهد داشت. به گزارش اکثر خبرگزاری های جهان، کمونیست های عراقی با درک شرایط بس بغرنج و حساس کشور با بسیج وسیع ترین امکانات خود، با موفقیت سعی به سازماندهی نیروهای مردمی تحت پلاتفرمی دموکراتیک و عدالتجویانه کردند. در جریان کارزار انتخاباتی حزب کمونیست عراق بار دیگر شهرت خود را به مثابه سازمان یافته ترین نیروی مردمی عراق به اثبات رساند. ده ها مناظره انتخاباتی با شرکت رهبران و سخنگویان حزب و هفته ها کارزار انتخاباتی برنامه حداقل کمونیست ها را در اقصی نقاط کشور عراق به معرض قضاوت مردم گذاشت. باید در نظر داشت که این مبارزه در دشوارترین شرایط ممکن صورت می گرفت. حملات تروریستی به دفاتر حزب کمونیست و فعالان سرشناس حزب کمونیست در طول کارزار انتخاباتی بلاوقفه ادامه یافت. قتل ناجوانمردانه و فجیع رفیق هادی صالح، عضو برجسته و با سابقه حزب کمونیست عراق و دبیر بخش بین المللی «فدراسیون اتحادیه های کارگری عراق»، ازین جمله قابل ذکر است. جنایت کاران پس از حمله به منزل مسکونی رفیق صالح در بغداد دست و پا های او را با سیم بسته و مورد شکنجه قرار دادند، و بدن او را با کارد مثله کردند، و پس از خفه کردنش بدن بی جان او را با رگبار گلوله سوراخ سوراخ کردند. کمونیست های عراقی اعلام کردند که عملکرد قاتلان رفیق صالح شباهت های انکار ناپذیری با شیوه عمل نیروهای ویژه امنیتی رژیم صدام دارد. درست سه روز قبل از روز انتخابات رفیق ابراهیم خلیل مصطفی، کادر برجسته حزب در منطقه موصل، توسط نیروهای وابسته به نیروهای امنیتی رژیم صدام که تحت نام «قیاده الجهاد سرزمین رافدین» عمل می کردند، گروگان گرفته شد و پس از شکنجه های غیرانسانی به قتل رسید. هدف از موج گسترده حملات تروریستی و کشتار مردم بی گناه در روزهای پیش از انتخابات و در جریان آن گستراندن جو وحشت و جلوگیری از شرکت مردم در مبارزه سیاسی و انتخابات بود.

تنها لیست انتخاباتی که برای همه کرسی ها، یعنی همه ۲۷۵ کرسی، نماینده داشت، لیست کمونیست ها، یعنی «اتحاد مردم» بود. دلیل عمده آن هم این بود که طبق قانون انتخابات می بایست یک سوم کاندیدا های هر لیست زن می بودند و این فقط کمونیست های عراق بودند که بر پایه سنت های مبارزاتی خود قادر به ارائه لیستی با چنین ترکیبی بودند. ۹۱ کاندیدای کمونیست ها زن بودند. جالب است توجه کنیم که در انتخابات روز ۱۱ بهمن به گزارش خبرگزاری ها ۵۵ درصد رای آنانی که آرا خود را به صندوق ها ریختند زنان عراقی بودند که بی هراس از موج کشتار تروریست ها و جو حاکم به میدان آمدند. نکته جالب دیگر این است که شرکت جسورانه و

وسیع مردم عراق در انتخابات نشانه پارزی از محدود بودن پایگاه اجتماعی نیروهای تروریستی به شمار می رود. کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل، در روز ۱۲ بهمن ماه موفقیت انتخابات را «قدمی اول در روند دموکراتیک» دانست و گفت که «این فقط شروعی است، و نه پایان کار.»

در بیانیه مطبوعاتی بی که از طرف لیست «اتحاد مردم»، در روز ۱۳ بهمن ماه، انتشار یافت، انتخابات روز ۱۱ بهمن ماه به مثابه یک رخداد تاریخی، زمانیکه مردم عراق «نیروهای ترور، خشونت و جنایت را به مصاف طلبیدند»، توصیف شده است.

بیانیه متذکر شد: «در انتها، میلیون ها تن از مردم عراق با صدای رسا تبعیت خود را از دموکراسی اعلام کردند و شالوده یک عراق فدرال و دموکراتیک را بنا نهادند، دست رد به سینه رژیم دیکتاتوری زدند و همچنین ارزش ها و برنامه های مبتنی بر استبداد، تعصب و تاریک اندیشی را مردود شمردند.»

بیانیه همچنین اشاره کرد در حالیکه برگزاری انتخابات به خودی خود یک دستاورد بزرگ بود «ما آگاه هستیم که این انتخابات در شرایط عادی و ایده آل انجام نگرفت بلکه تحت سنت های غیر دموکراتیک و آگاهی انتخاباتی ضعیف، و در سایه آثار تبعی نفی اراده مردم عراق برای سال های متمادی از طرق و به وسایل مختلف، برگزار می شد.» بیانیه همچنین در مورد عملکرد منفی و غیر اصولی نیروهای اسلامی (لیست انتخاباتی ۱۶۹) و همچنین طرفداران ایاد علوی، نخست وزیر دولت موقت، اشاره می کند که: «برخی نیروهای سیاسی و لیست های انتخاباتی به وسایل دیگری متوسل شدند، در حالیکه همچنین برخی عوامل خارجی و داخلی نیز سعی نمودند بر روند انتخابات اعمال نفوذ کنند.» این متاسفانه در روند انتخابات منعکس شد که شاهد موارد بسیاری از نقایص و تقلبات جدی و بزرگ در سراسر کشور بود. برخی لیست ها با هدف کسب کرسی های بیشتر در پارلمان ملی به انواع تقلبات رسوا و آشکار تشبث جستند، و لذا صدمات سنگینی به این تجربه و عملکرد دموکراتیک وارد آوردند.»

بیانیه «اتحاد مردم» در انتها نتیجه می گیرد: «بر رغم همه این ها، انتخابات به منزله یک رخداد عظیم عراقی و طلوعی عراقی که در حال بر آمدن است، ثبت خواهد شد. روز ۱۰ بهمن ماه در تاریخ به مثابه روزی که مردم نیروهای ترور و جنایت را به مبارزه طلبیدند، روزی که یک آینده امیدبخش، سرشار از امنیت و ثبات و تجلی گر پیروزی اراده مردم، و حق آنان به تعیین سرنوشتشان و ساختمان یک عراق متحد، دموکراتیک و فدرال را بشارت می دهد، در تاریخ ثبت خواهد شد.»

ادامه امنیت شهروندان در ...

میهن ماست. اگرچه زیر فشار شدید مبارزه توده ها و خصوصاً پس از افشای جنایت هولناک وزارت اطلاعات در زمینه قتل های زنجیره ای تغییرات بسیار جزیی در نقش این وزارت خانه پدید آمد ولی واقعیت این است که نیروهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم در چارچوب نهادهای مختلف، از جمله سپاه، بسیج و قوه قضایی همان وظایف و برنامه های وزارت اطلاعات را بی کم و کاست دنبال کرده اند. قتل زهرا کاظمی به دست دادستان تهران، آدم ربایی، شکنجه و آزار روزنامه نگاران و «وب لاگ» نویسان در ماه های اخیر و همچنین تشدید فشار بر دگراندیشان و همچنین شماری از متحدان دیروزین آقای خاتمی خود بهترین گواه نا امنی و بی عدالتی جدی و دهشتناکی است که از سوی دستگاه های سرکوبگر رژیم همچنان بر میهن ما تحمیل می گردد.

نکته جالب دوم در سخنان خاتمی اشاره او به این مسأله است که در دوران دولت او تنها: «جاسوسان و براندازان از جانب وزارت اطلاعات احساس ناامنی کردند» و اکثریت قاطع مردم در نهایت امنیت به سر برده اند. «آقای خاتمی، در این ارزیابی، آنهم پس از هشت سال مدعیات در زمینه جامعه مدنی و حاکمیت «مردم سالاری» همان ادعایی را تکرار می کند که سران رژیم بیش از دو دهه است که روز و شب بر طبل آن کوبیده اند. بر اساس مدعیات رهبران رژیم در ایران «آزادی کامل و با نشاط» وجود دارد و همه در «امنیت و رفاه» به سر می برند و این تنها «وابستگی به استکبار و نیروهای برانداز» اند که مورد تهاجم و سرکوب واقع شده اند. مردم ما فرمایش نکرده اند که چهره هایی همچون رفسنجانی در گذشته بی نه چندان دور مدعی بودند که ایران زندانی سیاسی ندارد و فقط «جاسوسان و تروریست ها» در زندان به سر می برند. نکته جالب تر اینکه بخشی از توجیه حملات اخیر مرتجعان حاکم بر ضد نیروهای اصلاح طلب و مخالف استبداد نیز بر این ادعا استوار است که این نیروها دیگر به نیروهای «برانداز» و وابسته به «استکبار» تبدیل شده اند و لذا هرگونه سرکوب و خشونت بر ضد آنان عادی و بخشی از حرکت های «تدافعی نظام» است!

تجربه هشت سال گذشته دولت خاتمی و تلاش مردم در راه تحقق اصلاحات گواه روشن و غیر قابل انکار این مسأله است که اکثریت قاطع مردم میهن ما مخالف استبداد و ارتجاع حاکم، و به روایت مرتجعان جزو نیروهای «برانداز» رژیم محسوب می شوند. بنابراین «امنیت هدایی» وزارت اطلاعات و دیگر نهادهای سرکوب گر رژیم و خصوصاً دستگاه ظلم قوه قضایی تنها بخش بسیار کوچکی از جامعه ما یعنی سرسپردگان و معتقدان رژیم ولایت فقیه را شامل می شود و این اکثریت قاطع مردم هستند که در هراس از تعدیات روزانه دستگاه های سرکوب برای پایان این حکومت پلیسی روز شماری می کنند. تکرار مدعیات بوج سران رژیم ارتجاع و دفاع از «سربازان گمنام» جهل، تاریک اندیشی و خشونت، نشانگر زمینه های فکری بسیار محدود و عقب مانده نیروهای «متعهد و معتقد به نظام» و فاصله عمیق این نظرات با نظر اکثریت قاطع مردم، نیروهای اجتماعی و سیاسی میهن ماست.

تحدید آزادی های مدنی در انگلیس

به بهانه «مقابله با تروریسم»

چارلز کلارک، وزیر کشور انگلستان، در روز ۷ بهمن ماه، در مجلس این کشور اعلام کرد که قوانین جدیدی جایگزین قوانین قبلی در رابطه با افراد مظنون به حمایت از «تروریسم» که جرم آن ها قابل اثبات نیست، خواهد شد. بر اساس قوانین جدید مظنونین به «تروریسم» را می توان بدون اثبات جرم به مدت نامحدودی در حبس خانگی نگه داشت. این مقررات همچنین می تواند شامل حال خانواده ها و وابستگان این اشخاص نیز بشود قوانین جدید در واقع حربه جدید دولت بلر برای «دور زدن» قوانین قبلی کشور است که از سوی دادگاه عالی غیر قانونی اعلام شده بود، است.

بر اساس قوانین قبلی که در سه سال گذشته از سوی دولت بلر اعمال شده است، پلیس و نیروهای امنیتی ۱۲ تن از شهروندان غیر انگلیسی (عمدتاً از خاورمیانه) را بر رغم عدم وجود هیچ سند و مدرک قابل ارائه در دادگاه بدون محاکمه و به مدت نامحدود در یکی از زندان های ویژه انگلیس بنام «بل مارش» در بازداشت نگهدارد. اما دادگاه عالی کشور اخیراً بر پایه اصول حقوق بشر اروپا این برخورد را غیر قانونی اعلام کرد.

به گفته ی کلارک، محدود ساختن رفت و آمد افراد مظنون، محدود ساختن تماس آنها با دیگران و عدم دسترسی آنها به وسایل ارتباطی مانند تلفن و اینترنت از جمله تدابیر جدید امنیتی هستند. در عین حال اعلام شده است که علاوه بر اینکه این افراد می توانند در منزل خود حبس شوند، در صورت مجاز بودن به خروج از منزل می باید همواره گیرنده های الکترونیکی ای را که به بدن آن ها وصل خواهد شد و موقعیت جغرافیایی آنها را در تمام مدت مشخص خواهد کرد، حمل کنند.

همچنین اعلام شد که بر خلاف قوانین قبلی که تنها شامل افراد خارجی می شد، قوانین جدید در برگیرنده شهروندان انگلیسی نیز خواهد بود و دولت برای نگه داشتن آنها در حبس خانگی، نیازی به اثبات جرم آنها نخواهد داشت. تونی بلر در مصاحبه ای که بلافاصله پس از اعلام طرح کلارک انجام داد، ضمن دفاع از این طرح، گفت: «بریتانیا فقط تنی چند از افراد مظنون به تروریسم را تحت قانون جدید ضد تروریستی، در حبس خانگی نگه خواهد داشت»، قانونی که در اروپا منحصر به فرد است. نخست وزیر انگلیس مدعی شد که «شکل جدیدی از تروریسم جهانی در کشور ما و سایر کشورهای اروپایی و بیشتر کشورهای جهان وجود دارد». چارلز کلارک در مصاحبه با روزنامه دست راستی «دیلی تلگراف» لندن مطرح که گویا بافت جامعه انگلیس از سوی القاعده در معرض خطر است. او گفت: «آدم های جدی و سازمان های جدی ای وجود دارند که سعی دارند جامعه ما را نابود کنند». او مدعی شد که «ما در وضعیت اضطراری قرار داریم».

دولت بلر به مانند سلف قدرت مند تر خود، امپریالیسم آمریکا، بیش از سه سال پس از ۱۱ سپتامبر همچنان «خطر تروریسم» را دست آویزی برای تحدید حقوق انسان ها و ایجاد جو پلیس قرار داده است. طرح «قوانین ویژه» بر رغم اعتراض های وسیع محافل صلح طلب و مدافعین حقوق بشر، دموکراسی و آزادی در این کشور را در معرض خطر جدی قرار داده است. جالب است توجه کنیم که به رغم همراهی عمومی نهادهای «قانونی» کشورهای امپریالیستی با سیاست های دولت های متبوع خود، طرح های غیر قانونی تحدید حقوق شهروندان به بهانه تروریسم به آن اندازه غیر انسانی بوده است که دادگاه عالی انگلستان، به مانند دادگاه عالی آمریکا، سال گذشته قوانین رایه شده از دولت را در مورد رفتار با مظنونین به تروریسم را غیر قانونی اعلام کرد و آنها را بی اعتبار دانست. انگلستان در سال ۲۰۰۱ با اعلام وضع فوق العاده ملی در کشور، «افراد مظنون به تروریسم را از قوانین جاری کشور مستثنی کرد و اعلام داشت که می توان آنها را به مدت نامحدودی بدون محاکمه در بازداشت نگاهداشت. اما دادگاه عالی انگلستان این عمل را غیر قانونی دانست و دستور تغییر آن را به مجلس داد. اما چارلز کلارک در انتقاد از این تصمیم دادگاه، گفت: «القاعده و متحدان آن هنوز خطر ناک هستند و زندگی یک ملت را مورد

تحکیم مواضع جنگ طلبان در دولت جدید بوش!

قدرت نیروهای نظامی و آمادگی این کشور به تحمیل شرایط جنگی به کشورهای دیگر جهان نیست.

گرچه جورج بوش در این سخنرانی در مورد «همکاری بیشتر با متحدان آمریکا» صحبت کرد، و وزیر امور خارجه جدید او سعی کرد که در رابطه با قصد آمریکا برای «استفاده از دیپلماسی در حصول موازنه قدرت در جهان» تبلیغ کند (بی بی سی ۱۸ ژانویه ۲۰۰۵)، واقعیت اینست که ایالات متحده همچنان به سیاست های یک جانبه خود در عرصه جهانی ادامه خواهد داد و در این راه نیز حتی به نزدیک ترین متحدان خود و سازمان های بین المللی نیز اعتنائی نخواهد کرد. «رایس» دو روز قبل از مراسم تحلیف در این مورد گفته بود: «تحت رهبری پرزیدنت بوش، ملت ما خود را آماده کرده است تا با مهم ترین مسایل روبرو شود، مبارزه با ترور، تامین آزادی و رفاه نسلی جدید» و تاکید کرد که: «آمریکا اجازه نخواهد داد تا متحدان سنتی (ناتویی) و نهاد های چند جانبه (سازمان ملل متحد) بر سر راه اقدام موثر واشنگتن، بایستند.» (بی بی سی ۱۸ ژانویه ۲۰۰۵)

سخنان بوش در این مراسم به طور مشخص اعلام ادامه سیاست های قبلی او در عرصه جهانی، ولی با خشونت بیشتر و تغییر ناپذیری این سیاست ها است که چند نکته اصلی را در بر می گیرد.

- استراتژی برای دست یابی به هژمونی جهانی و به دست آوردن نقش «تنها قدرت برتر» جهانی. در همین رابطه، ایالات متحده تلاش می کند تا از هرگونه اتحاد اقتصادی و سیاسی منطقه ای، و در نتیجه شکل گیری هرگونه قدرتی که بتواند به «یکه تازی» آمریکا لطمه بزند، جلوگیری کند.

- استراتژی «مبارزه با تروریسم»، بدون تغییر ادامه خواهد یافت. در این راه و برای پیش بردن این «هدف» دولت جدید تلاش خواهد کرد تا سایر کشورها را وادار کند تا در این «مبارزه» شرکت کنند.

- سیاست «اشاعه آزادی و دموکراسی» در جهان و به ویژه در خاورمیانه، با حساسیت و سرعت بیشتری ادامه خواهد یافت. «طرح خاور میانه بزرگ» در مرکز سیاست های خارجی آمریکا برای منطقه، باقی خواهد ماند و ایالات متحده سعی خواهد کرد به هر قیمتی که شده آن را در منطقه به مرحله اجرا در آورد. ایالات متحده تحولات منطقه و بویژه در رابطه با اسرائیل و فلسطین را در جهت نقشه خود ارزیابی می کند. سفر اخیر کوندالیزا رایس به منطقه دقیقاً در راستای ادامه و شتاب دادن روند کنونی طراحی شده است.

- سیاست اتخاذ تصمیم یک جانبه در معادلات بین المللی، چون گذشته به عنوان هسته اصلی سیاست های بوش قرار خواهد داشت و تغییری نخواهد کرد. ایالات متحده در تلاش ظاهری برای ترمیم مناسبات با اروپا، همچنان سیاست های یک جانبه را به بهانه ی «مطرح بودن منافع ملی» ادامه خواهد داد و اگر به دنبال ترمیم مناسبات با اروپاست، تنها به دلیل پیدا کردن متحدان اروپایی و پشتوانه ی بین المللی برای جنگ افزوری های خود و در انتها به دست آوردن رهبری حرکت های مشترک با سایر کشورهاست.

آنچه که بوش در سخنرانی خود به طور مکرر به عنوان حمایت از «دموکراسی و آزادی» در جهان مطرح کرد، در واقع دفاع از ایجاد شرایطی است که منافع حیاتی اقتصادی و سیاسی آمریکا را تامین کرده و برای دولت آمریکا در راستای گسترش نیروهای نظامی و جنگ افزارهای خود در جهان آزادی عمل بوجود آورد. بوش در سخنان خود آنگونه «دموکراسی و آزادی» را مورد نظر دارد که نمونه های بارز آن را در حال حاضر در عراق و افغانستان می بینیم.

ترکیب جدید کابینه بوش و اظهار نظرهای شخصیت های کلیدی آن نشان می دهد که در دور دوم ریاست جمهوری جورج بوش، باید انتظار سیاست های به مراتب خشن تر و ماجراجویانه تری از سوی این کشور داشت.

مراسم تحلیف دومین دوره ریاست جمهوری بوش، در روز ۲۰ ژانویه (اول دی ماه) در واشنگتن و در سایه تظاهرات عظیم مخالفین بوش، برگزار شد. مراسمی که بیش از ۶۰ میلیون دلار هزینه در بر داشت و تحت شرایط امنیتی بسیار فشرده ای صورت گرفت. بیش از ۶ هزار نیروی پلیس و ارتش مسئولیت حفاظت از این مراسم را، که بیشتر شبیه برگزاری مراسم تحت شرایط جنگی بود، به عهده داشتند. مراسم تحلیف ریاست جمهوری جورج بوش که با شعار تبلیغاتی محوری «دفاع از آزادی و دموکراسی» صورت گرفت، در واقع فرصتی برای نمایش قدرت و موقعیت کلیدی پنتاگون و نیروهای نظامی آمریکا در دومین دوره ریاست جمهوری بوش و توجیه کوشش های محافل محافظه کار آمریکا برای مثله کردن آزادی و دموکراسی در جهان و بویژه در خاورمیانه بود.

سخنرانی های انجام شده در جریان این مراسم که مورد پوشش وسیع رسانه های گروهی جهان قرار گرفت، صراحتاً نشان می دهد که بر رغم برخی تغییر چهره ها در ترکیب دولت آمریکا، سیاست خارجی این کشور در اساس بدون تغییر مانده و بلکه در هماهنگی بیشتری با پنتاگون و وزارت دفاع ادامه خواهد یافت.

«کوندالیزا رایس»، که در دولت گذشته نقش محوری «مشاور رئیس جمهوری، در مسایل مربوط به امنیت ملی» را به عهده داشت و در مقام یکی از مقام های کلیدی مورد اطمینان بوش در پس پرده طراحی و کنترل سیاست های کلان دولت را در دست داشت، با انتقال به وزارت خارجه، مسئولیت مستقیم و مشخص هماهنگی سیاست های خارجی و نظامی را در دست گرفته است. «کوندالیزا رایس» معتقد به سیاست های خشن تری از سوی آمریکا در عرصه جهانی است و در جریان تدارک جنگ بر ضد عراق در سال ۱۳۸۱ نقش کلیدی داشت. رامسفلد، چون گذشته مسئولیت پنتاگون و تعیین استراتژی نظامی دولت بوش را بر عهده خواهد داشت و مصمم است که همکاری بیشتر و موثرتری را بین پنتاگون و سیا سازمان دهد. جورج بوش در سخنرانی مراسم تحلیف خود، که ۱۷ دقیقه طول کشید، با مراجعه به تاریخ این گونه نتیجه گرفت که «ایجاد دموکراسی و آزادی» وظیفه آمریکاست. او گفت که «حیات و بقای آزادی در آمریکا، به گسترش آزادی در دیگر کشورها بستگی دارد» و تأکید کرد که آمریکا از «نفوذ قابل توجه خود بی آنکه تردیدی داشته باشد در مقابله با خودکامگان به کار خواهد بست.» بوش مشخص نکرد که هدف «آزادی و دموکراسی» مورد نظر او چیست و منافع چه کسانی را در بر می گیرد؟ اما روزنامه سعودی «الشرق الاوسط»، با چاپ کاریکاتوری از بوش، که در آن لباسی از نشان های تجاری شرکت های مختلف آمریکایی را بر تن دارد، نوشت: «آزادی که بوش قول آن را در سخنرانی اش داده است، در واقع همان آزادی شرکت های تجاری آمریکایی برای رشد بیشتر است.»

منظور بوش از «نفوذ قابل توجه آمریکا» نیز اشاره به

رای مردم فلسطین به خاتمه اشغال و خشونت!

در این مورد نوشت: «محمود عباس نه تنها نیاز به پیروز شدن در انتخابات ریاست جمهوری فلسطین را دارد، بلکه باید در آن قاطعانه پیروز شود... عباس (معروف به ابومازن) بهترین شانس برای مذاکرات صلح در چند سال اخیر بوده است... آریل شارون آن را «پنجره فرصت» خوانده است».

روزنامه «هرالد تریبون» (۸ ژانویه ۲۰۰۵) نیز یک روز پیش از انتخابات، با اشاره به این که محمود عباس در نظر رهبران «جهان»، از جمله جورج بوش و سران اتحادیه اروپا، مصر و کشورهای عربی گزینه ای موجه است، اضافه کرده است که اسرائیل نیز مایل به مذاکره با وی می باشد.

آنچه مهم است اینکه آمریکا و اسرائیل در نزدیک به ۶ دهه اشغال نظامی فلسطین و کشتار وحشیانه مردم این کشور و آواره کردن میلیون ها فلسطینی، هیچ گاه اهمیتی برای خواست های آن ها قایل نشده اند و موضع گیری های اخیر این دو کشور در مورد «محمود عباس» و «ایجاد زمینه برای مذاکرات صلح» تنها تا آنجایی برایشان الزام آور است که در رابطه با تضمین منافع آنان درقبال تحولات منطقه باشد و رئیس جمهور جدید فلسطین در راستای آن عمل کند.

در حال حاضر و با شرایطی که بر منطقه حاکم است، اگر شاهد تغییری در برخورد ایالات متحده و متحدان ناتوی آن به مساله فلسطین باشیم، در واقع این در چارچوب پیش برد اهداف آمریکا در منطقه و از جمله «طرح خاور میانه بزرگ» است. آمریکا برای ایجاد زمینه های لازم برای اجرای این طرح نیاز به حمایت کشورهای عربی منطقه دارد و در این رابطه ادامه «مساله فلسطین» مشکلی جدی است. از این رو اعلام آمادگی برای «آغاز مذاکرات صلح» در شرایط موجود منطقه و انتخاب یک رهبری میانه رو و پراگماتیک به ریاست جمهوری فلسطین، شرایطی مساعد را برای آمریکا و اسرائیل فراهم آورده است تا از سویی بکوشند که شرایط خود را به فلسطینی ها تحمیل کنند، شرایطی که با خواست های قانونی و به حق مردم فلسطین فاصله مشخص دارد، و از سویی دیگر صدای اعتراض مردم بر ضد دولت های عربی را خاموش کنند.

مردم فلسطین، در جریان این انتخابات، ضمن نمایش حمایت خود از ضرورت عاجل پیدا کردن راهی عملی بسوی صلح و نفی خشونت، درک عمیق خود از دموکراسی و ملزومات مبارزه سیاسی به اثبات رساندند و تحسین و حمایت افکار عمومی جهان را برای ادامه مبارزه برحق خود جلب کردند...

در انتخابات ریاست جمهوری فلسطین، روز یکشنبه ۹ ژانویه، محمود عباس (مشهور به ابومازن) توانست با به دست آوردن ۶۲/۳ درصد آرا به پیروزی برسد. نزدیک ترین رقیب انتخاباتی او، دکتر مصطفی برقوتی ۵۰ ساله، مدیر «مرکز دموکراسی و حقوق کارگران» بود که، ۱۹/۸ درصد آرا را تصاحب کرد. این انتخابات دو ماه پس از درگذشت پوزیدنت یاسر عرفات، رهبر محبوب و سرشناس جنبش مردم فلسطین، در شرایط دشوار اشغال مناطق فلسطینی و عملکرد خشونت بار نظامیان اسرائیلی برگزار شد.

نزدیک به ۸۰۰۰۰۰ نفر از مردم فلسطین در این انتخابات که در آن علاوه بر محمود عباس و مصطفی برقوتی، بسام صلحی دبیر کل «حزب مردم فلسطین» و تیسیر خالد از «جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین» و سه کاندیدای «مستقل» دیگر برای تصاحب کلیدی ترین ارکان قدرت در فلسطین مبارزه می کردند، آرای خود را به صندوق های رای ریختند. تعداد قابل توجهی از مردم فلسطین بدلیل اعمال مقررات امنیتی و بستن راه های مواصلاتی و ایستگاه های بازرسی توسط ارتش اسرائیل موفق به رای دادن نشدند.

نتیجه انتخابات فلسطین نمایشی از دموکراسی در فلسطین و درایت سیاسی مردمی مبارز است که برای بیش از نیم قرن در شرایطی بس دشوار بر ضد اشغال خاک کشور خود مبارزه می کند. مردم فلسطین با رفتن به پای صندوق های رای و پشتیبانی از «محمود عباس»، خواستار حل یک مساله اصلی بودند و آن این که به اشغال سرزمین های فلسطینی خاتمه داده شود و به جای آن یک کشور فلسطین مستقل با حق حاکمیت در چارچوب مرزهای قبل از سال ۱۹۶۷ ایجاد شود. سرزمینی که پایتخت آن شرق اورشلیم است.

از ابتدای کارزار انتخاباتی مشخص بود که محمود عباس، چهره اصلی طراحی موافقتنامه صلح اسلو در ۱۹۹۳ میلادی، نخست وزیر پیشین فلسطین و جانشین یاسر عرفات در سازمان آزادیبخش فلسطین، در آن پیروز خواهد شد. محمود عباس، در اولین سخنان خود پس از اعلام نتیجه انتخابات، این پیروزی را به «روح یاسر عرفات، مردم فلسطین و شهدای خلق» تقدیم کرد و قصد خود به ادامه تلاش برای احقاق حقوق قانونی مردم فلسطین را بشارت داد. همه نیروهای سیاسی عمده فلسطینی اعلام کرده اند که با رئیس جمهور جدید همکاری خواهند کرد.

پیروزی محمود عباس، چهره پراگماتیک جنبش فلسطین که ایالات متحده و اسرائیل تجربه همکاری با او در جریان «موافقتنامه صلح اسلو» را دارند، از سوی جورج بوش و شارون مورد استقبال قرار گرفت. جورج بوش ضمن تایید «آمادگی» آمریکا برای «کمک» به مردم فلسطین برای دستیابی به آرزوهایشان، خطوط اصلی وظایف عباس را «مبارزه با تروریسم، جلوگیری از فساد، ایجاد ساختار حکومتی دموکراتیک و اصلاح شده و احیای اقتصاد فلسطین» متذکر شد. شیمون پرز، رهبر حزب کارگر اسرائیل و عضو دولت ائتلافی کنونی در این کشور، اظهار امیدواری کرد که با توجه با نفی خشونت از سوی محمود عباس روند مذاکرات صلح از سر گرفته شود. رئیس جمهور جدید فلسطین از حامیان «نقشه راه صلح» است که دو سال پیش از سوی ایالات متحده، اتحادیه اروپا، روسیه و سازمان ملل به مثابه چهارچوب اصلی حل مساله فلسطین مطرح شد.

در هیچ یک از سخنانی که پس از پیروزی «محمود عباس» از سوی محافل غربی در مورد فلسطین و آینده آن ایراد شد، از جمله سخنان بوش، اشاره ای به «حق حاکمیت»، «استقلال»، «آینده دموکراسی و عدالت اجتماعی و مرزهای کشور مستقل فلسطین نشده است».

رسانه های گروهی غربی تمام تبلیغات خود را بر روی پیروزی «محمود عباس» متمرکز کردند و در واقع پیروزی این چهره پراگماتیک جنبش فلسطین پیش شرط «آغاز مذاکرات صلح» برای آمریکا و اسرائیل اعلام شده بود. نشریه اکونومیست (۵ ژانویه ۲۰۰۵)

کمک های مالی رسیده

آرمان از جنوب کالیفرنیا ۲۰۰ دلار
خانم دکتر روانشناس از لندن ۱۰۰ پوند

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس های زیر، از ذکر هر گونه نام اضافی خودداری کنید.

1-Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany
2- B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK
3. <http://www.tudehpartyiran.org>

Nameh Mardom-NO 705
Central Organ of the Tudeh Party of Iran

1 February 2005

شماره فاکس و
تلفن پیام گیر ما
۰۰ - ۴۹ - ۳۰ - ۳۲۴۱۶۲۷

حساب بانکی ما:

IRAN e.V. نام
790020580 شماره حساب
10050000 کد بانک
Berliner Sparkasse بانک